



# امام سجاد (ع) و تجدید حیات اسلام

ترجمه از: حمید قاسمی



مقاله حاضر ترجمه‌ای است از «الامام السجاد (ع) باعث الاسلام من جدید» نوشته علامه محقق، استاد جعفر مرتضی‌العاملی که از کتاب ایشان به نام «دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام» برگرفته شده است. «رشد معارف»

بعد از آنکه امام حسین (ع) با اهل بیت و اصحاب خود به شهادت رسیدند بنی امیه اطمینان یافته بودند که نفوذ آل علی دیگر به پایان رسیده و طومارشان در هم پیچیده است. و به گمانشان بعد از آن هرگز نهضتی به نام اهل بیت برپا نخواهد شد، و دیگر هیچ افق روشنی برای ایشان نخواهد بود. اما به منظور انحصار حکومت به خاندان اموی و استحکام هر چه بیشتر پایه‌های حکومتشان همچنان به سیاست واهی خود در برابر اهل بیت و مردم ادامه دادند، لیکن خوشبینی آنها ناکام ماند و تیرشان به خطا رفت و سرآه آن سیاستها چیزی جز زیان و استیصال نبود که عاید خودشان گردید.

## خطوط کلی

میتوانیم سیاستهای بنی امیه را در خطوط کلی زیر پیگیری کنیم:

اول - پی گیری تبلیغات سرزمینیه اهل بیت و نسبت دادن تهمتهای سازوا به آنان و

معرفی آنان به عنوان افرادی متهم، ستم پیشه و تبهکار که از ارتکاب هیچ جرمی پرهیز نمی‌کنند. حتی در خصوص شهادت حسین علیه السلام چنین وانمود کردند که گویی او بدست خود، خود را به مهلکه افکنده و در واقع خود گنهکار و متجاوز بوده است و اصحاب او و مظلومان این ماجرا نیز قربانی او گردیده‌اند. حال چگونه می‌شد چنین تبلیغاتی را اختی نمود و یا در صحت آن اظهار تردید کرد؟ و برآستی چه کسی می‌توانست حقیقت را آشکارا بیان کند حتی اگر متعرض تبلیغات بنی امیه و نهمتها و دروغهای ایشان نمی‌شد.

دوم - سیاست در مضیق قرار دادن و محروم کردن اهل بیت و شیعیان آنها از تمامی امتیازات و معاصره اموال آنها و حتی تخریب خانه‌هایشان تا چنان در تنگنا قرار گیرند که برای لقمه نانی دست نیاز به سری بسازند و دراز کنند تا آنجا که بزرگان آن سرزمین

حداقل معاش و حفظ جان و آبروی خود بالا جبار در اوقات معین دسته جمعی در دارالحکومه حاضر می‌شدند تا حکومت آنان را در موضع مبارزه و قیام تلقی نکند و به بهانه آن رفتاری وحشیانه و بیرحمانه با آنان در پیش نگیرد.

و چنانچه در موعد مقرر یکی از بزرگان آل علی در دارالحکومه حضور نمی‌یافت حتی اگر خود حکومت هم رسماً و بطور مستقیم او را مورد بازخواست قرار نمی‌داد، گروههای دیگر خود به سراغ او می‌رفتند و از او در خصوص علت این تأخیر پرس و جو می‌کردند، بدین ترتیب حکومت، شخصیتهای بنی‌هاشم را به تحصیل قوت لایموت مشغول می‌داشت و هم و غم آنها را به گذراندن زندگی معطوف و بتنع خود استناد سیاسی و تبلیغاتی می‌نمود.

سوم - تدبیر از سیاستهای آنها عبارت بود از تشویق و تحسین و تشکجه‌های وحشیانه و ایداء

هر کسی که به نحوی با اهل بیت در ارتباط بود و یا باطناً تمایلی به ایشان داشت. این اعمال سبانه یا به مرگ و شهادت افراد منتهی می شد و یا دست کم محیطی آکنده از رعب و وحشت پدید می آورد که بنی امیه از آن به دو گونه بهره برداری می کردند:

۱ - جنگ روانی با آل علی و کوشش برای مایوس نمودن آنها، تا دیگر اندیشه هیچ نهضتی را در خیال نیرووراند و موضعی که با مصالح هیئت حاکمه تعارض داشته باشد اختیار نکنند.

۲ - ممانعت مردم از نزدیکی به آنها و بهره گیری از تعالیم آنها و متخلق شدن به اخلاقشان و آشنایی با اسلام راستین که در نزد آنها بود؛ زیرا اگر مردم بدانند که نزدیکی به آل علی و هر کسی که با آنها نسبتی داشته باشد چیزی جز فلاکت و هلاکت در بر نخواهد داشت، از آنها دوری خواهند گزید و البته طبیعت آدمی چنین است که همواره راحت و آسایش را بر رنج و حرمان ترجیح می دهد خصوصاً آنکه مسئله مرگ و خونریزی در میان باشد.

بر همین اساس بود که بنی امیه بر لعن علی (ع) بر روی منابر اصرار داشتند، بطوریکه بنا به گفته مروان تنها به این طریق بود که حکومت و سلطنت آنها تضمین می شد زیرا که لعن علی (ع) چند نتیجه را در بر داشت:

الف - آنهائیکه حقیقت را درک می کردند از نزدیکی به اهل بیت علی (ع) و شیعیان او بیم داشتند و لذا چنانکه گفتیم از بهره گیری از تعالیم آنها و تخلق به اخلاقشان و گام برداشتن در مسیر آنان که همانا مسیر اسلام حقیقی بود محروم می شدند و لذا اسلام علی (ع) برای مردم آنطوریکه باید و شاید معرفی نمی گردید بلکه اسلام اموی که اسلام مصلحت طلبی و هوی و هوس بود رواج می یافت، همان اسلامی که غارت و خونریزی و کشتار مردم بیگناه را

جایز می دانست و بر انجام هرگونه جنایت و ارتکاب هر جرمی در راه بقای سلطنت و در راه مال اندوزی و لذت طلبی مهر تأیید می نهاد.

اما آنهائیکه در جهل و بیخبری بسر می بردند و - همانگونه که خواهیم دید - اکثریت قریب با اتفاق مسلمانان را تشکیل می دادند، می پذیرفتند که آن بزرگوار - علی (ع) - و هر کسی که به او منتسب بوده و یا رابطه نزدیکی با او دارد، حقیقتاً منحرف است و به صلاح دین و دنیای آنهاست که به او و منسوبین به او نزدیک نشوند تا جاییکه معاویه جرأت یافته و به اهل شام می گفت - العیاذ بالله - علی (ع) نماز نمی خواند و وسعت و نفوذ تبلیغات بنی امیه تا به آنجا رسیده بود که حتی ده نفر از بزرگان و پیشوایان اهل شام تا هنگام برپایی دولت عباسی چنین می پنداشتند که پیامبر به غیر از بنی امیه با کس دیگری خوشاوندی نداشته و بر سر این موضوع محکمترین سوگندها را برای ابوالعباس سفاح یاد کردند.

و البته بجز اینها شواهد زیادی در زمان بنی امیه و بعد از آنها در دست می باشد که در تاریخ اسلام ثبت گردیده است.

ب - شیعیان و اهل بیت علی (ع) خود را در اجتماع چنان بی پشتیبان می یافتند که مجال هیچ نمودی برای آنها باقی نمی ماند و ریشه های انقلاب را در وجودشان می خشکاند و آنها را از هرگونه عملی که به ضرر مصالح هیئت حاکمه بود باز می داشت.

ج - علاوه بر آن امویین از این طریق قصد داشتند نسبت به کشتگان خود در بدر و جمل و صفین و غیر آن، انتقامجویی کنند و کینه درونی خود را نسبت به علی (ع) از این طریق تشفی بخشند و این راه را تنها راه چاره می دیدند.

۴ - سیاست بی خبر گذاردن مردم (نسبت

به احکام و معارف دین) که امری فراگیر بود و همگان را شامل می شد و برای نمونه کافی است ذکر کنیم که مردم و حتی خود هاشمیین در زمان امام سجاد (ع) نمی دانستند که چگونه باید نماز گذارد و حج بجای آورد.

حال اگر کسانی که از نزدیکترین مردم به کانون نزول وحی بوده و بر آنان تکلیف است که از هر کس دیگری نسبت به شریعت و احکام دین آگاهتر باشند، از حدود و احکام نماز که یکی از بزرگترین ارکان اسلام است و هر مکلفی در روز پنج مرتبه آن را بجای می آورد بی اطلاع باشند موقعیت سایرین و مقدار شناخت آنها از دین و شریعت چگونه خواهد بود؟! و حدود شناخت مردم خصوصاً آنانکه از سرچشمه معارف الهی دورترند به احکامی که دانستن آن کمتر محل نیاز است، تا چه اندازه خواهد بود؟!

ما پاسخ این پرسشها را به انس بن مالک وامی گذاریم که - بنابر آنچه بخاری و ترمذی از او روایت کرده اند - می گوید: من در میان شما چیزی از آنچه در زمان رسول الله (ص) بود مشاهده نمی کنم. گفته شد: حتی نماز؟ او گفت: آیا آنچه که می خواستید نسبت به نماز انجام ندادید؟

و زهری می گوید: مادر دمشق بر انس بن مالک وارد شدیم در حالیکه او تنها بود و می گریست گفتم برای چه می گریی؟ گفت: از آنچه (در زمان رسول خدا (ص)) دریافته بودم (در این زمان) چیزی نمی دیدم مگر همین نماز که آنهم ضایع شده است.

و کمی بعد از عصر انس حسن بصری را می یابیم که چنین می گوید: اگر اصحاب رسول خدا (ص) در بین شما زنده شوند جز قبله شما را باز نخواهند شناخت.

همچنین مالک در موطأ از عموی خود و او نیز از جدش مالک چنین روایت کرده که

گفت: از آنچه که مردم را بر آن یافته بودم، در میان شما چیزی نمی‌بینم مگر همین اذان را.<sup>۷</sup> و سیوطی در شرح خود از باجی نقل کرده است که مقصود مالک (در روایت بالا) از مردم همان صحابه هستند و مقصود روایت این است که تنها «اذان» بر همان هیئت اصلی خود باقی مانده است و هیچ تغییر و تبدیلی پیدا نکرده است اما نماز هم از اوقات خود به تأخیر افتاده و در سایر افعال آن نیز تغییراتی پدید آمده است.<sup>۸</sup>

و از عبدالله بن عمرو بن عاص نقل گردیده است که گفت: اگر دو نفر از مردان نخستین این امت (صحابه) با دست نوشته‌های خود که از زمان رسول خدا به همراه دارند در چنین زمانی بر مردم یکی از این بلاد (مسلمین) وارد شوند چیزی از آنچه در نوشته‌های خود می‌یابند در میان این مردم نخواهند یافت.<sup>۹</sup>

و با این وصف طبیعی است که کسی را که از رسول خدا (ص) چند حدیثی - مثل چهل حدیث - از حفظ دارد و یا از برخی احکام با خبر است در زمان خود فاضل‌ترین مردم قلمداد گردد، خصوصاً اینکه چنین شخصی در نبود ناظر و مراقب آگاه و یا کسی که قدرت تمیز حق از باطل را دارد بدان احادیث بر طبق ذوقیات خود و آنچه خود می‌پسندید چیزهایی را اضافه می‌نمود و از همینجا است که ملاحظه می‌شود بازار دروغ‌پردازان و جاعلین حدیث - و حتی برخی از اهل کتاب که اسلام آورده بودند - رواج می‌یابد و هم آنانند که آن زمانی که اهل بیت از صحنه رانده شدند و ایشان را به اجبار خانه نشین کردند، با سایه خلفاء مستند مرجعیت علمی و دینی مردم را تصاحب کردند. و با توجه به همین شرایط است که امام سجاده علیه السلام به خداوند خود در دعای مخصوص روز جمعه - در نسخه چنین عرض می‌کند:<sup>۱۰</sup>

خدایا این مقام (خلافت) مخصوص خلفاء و برگزیدگان توست، لیکن این پایگاه‌های مختص به امتاء تو که از درجه رفیعی برخوردار است و تو آن را به برگزیدگان خود اختصاص داده‌ای، از سوی غاصبین دستخوش غارت گشته است... و این غصبها تا پیدانجا گسترش یافته است که برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور و مسلوب‌الحق شده‌اند در حالیکه حکم تو را تغییر یافته و کتاب تو را مطرود و واجبات شریعت تو را تحریف شده و سنتهای پیغمبرت را متروک می‌بینند...<sup>۱۱</sup>

همچنین می‌بینیم که امام سجاده (ع) به قاسم می‌فرماید:

مبادا که به عزم آموزی بدینجا بار سفر بندی مگر تا زمانی که از مرگ من هفت سال گذشته باشد.<sup>۱۲</sup>

امام سجاده در هنگام سفر، دو رکعت نماز می‌گذارد و سپس بر مرکب خود سوار می‌شد و گرچه نمازهای نافله در سفر تشریح نشده است لیکن غلامان امام نوافل را به جای می‌آوردند و امام هم توقف می‌کرد و منتظر ایشان می‌شد و آنها را از این کار باز نمی‌داشت. البته پیش از این هم علی (ع) از اینکه نمی‌توانست علم خود را آشکار کند و آن را نشر دهد شکوه می‌کند و افسوس می‌خورد و چنین می‌فرماید:

«بدرستی که در این سینه علمی فراوان است که تمامی آن را رسول خدا پس آموخت. اگر محرم اسرار نباشم، این حقایق را به او می‌آموزم»

و همچنین علی (ع) بر منبر از سه تن آه می‌کشند و می‌فرمایند: «پیش از آنکه مرا از دست دهید، هر چه می‌خواهید بپرسید. پرسشهایی که در سینه من علمی فراوان است، آه آه که کسی را نمی‌یابم که گنجایش این علوم را داشته باشد.»

همچنین فرمود: «اگر سه نفر را ببینم که شایستگی آن را داشته باشند که علم خود را به

آنان بسپارم هر آینه به آنها چیزهایی خواهم آموخت که دیگر برای یافتن حلال و حرام نیاز به نظر و تأمل نداشته باشند و از آنچه تا روز قیامت واقع شود بدانان خبر خواهم داد.» و همچنین فرمود: «اگر از برخی از آن حقایق قرآنی که جبرئیل بر محمد (ص) نازل کرده است کسی برای این مردم سخنی بگوید هر آینه از اطراف او پراکنده می‌شوند تا جائیکه از گروه حق جز اندکی برجای نمی‌ماند.»<sup>۱۳</sup>

باری اگر در زمان حضرت علی (ع) که هنوز امویین بطور جدی بر مردم تسلط پیدا نکرده بودند وضعیت امت این چنین بوده ناگفته پیداست در زمان معاویه و یزید وضع مردم چگونه بوده است. یا آن زمان که مسلم بن عقبه از اهل مدینه بیعت می‌گیرد که همگان بردگان او باشند، یا زمانیکه حسین (ع) به شهادت رسید و بر خانه خدا منجنیق بستند و یا بعد از آن در زمان عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف و سایر ستم‌پیشگان از اولاد مروان اوضاع به چه منوال بوده است!<sup>۱۴</sup>

آری، آن جاعلین حدیث و دروغ‌پردازان و مصلحت‌اندیشان و حتی تازه‌مسلمانان از اهل کتاب را ارکان فرهنگ و عقاید و معلمین و هادیان امت بحساب آوردند و حکمرانان از آنان حمایت بی‌دریغ کردند و ایشان را از مال بسیار برخوردار نمودند. و البته این مساعدت‌ها به چند منظور صورت می‌گرفت:

اولاً - این افراد فعلاً نه به حکومت اموی خدمت می‌کردند و با نشر اکاذیب و سخنان بی‌پایه در قالب احادیث نبوی حکومت را حمایت می‌کردند زیرا از آنجا که این روایات منسوب به پیامبر عالیقدر اسلام بود در چشم مردم تقدس خاصی داشت و در وجدانشان رسوخ می‌کرد.

ثانیاً - حکومت دریافته بود که میتواند از این افراد به عنوان جایگزین اهل بیت استفاده

کند و خلأ روحی و عقیدتی و تشریحی ناشی از به عزت کشیدن اهل بیت (ع) را به نحوی جبران نماید.

**ثالثاً** - مهمتر آنکه یکی از اصول سیاست اموی دور نگاه داشتن مردم از اسلام صحیح بود و حتی بطور جدی و قطعی درصدد بودند تا شخصیت پیامبر را از ضمیر مردم بکلی محو و نابود کنند، شخصیتی که مصلحت حکومت اموی در آن بود که مردم از حقایق مربوط به او آگاه نشوند و چنانچه زیر بن بکار در کتاب «الموفقیات» ذکر کرده است سانسور کاملی بر سنت و سیره پیامبر و حتی بر سیره اصحاب و بخصوص انصار از ایشان برقرار بوده است. همین سیاست بطور قاطع و مستمر نسبت به سیره و تعالیم علی (ع) و اهل بیت نیز اعمال می گردید که تا حد امکان اذهان مردم را نسبت به آن شبهه ناک کنند و روش و تعالیم ایشان را بکلی وارونه جلوه دهند.

آنچه در این میان سبب موفقیّت بنی امیه بود همان سیاستی بود که در قبال احادیث پیامبر و اصحاب ایشان در پیش گرفته بودند به این معنا که از نقل و رواج آن احادیث - بجز احادیثی که موضوع آن مسائل عملی و عبادی بود - به هر نحوی جلوگیری می کردند، و از اینکه بزرگان صحابه برای تعلیم مردم به شهرها مسافرت کنند بهر نحوی جلوگیری می کردند تا بتدریج یکی پس از دیگری وفات یافتند، و نسل ایشان منقرض شد و یا در آستانه انقراض قرار گرفت. و عاقبت از صحابه رسول خدا جز عده انگشت شماری بر جای نماند که آن عده نیز فقط در کودکی و نوجوانی پیامبر را درک کرده بودند و از آن بزرگوار استفاده چندانی ننموده بودند. کار بدانجا رسید که گاه می شد کسی با بزرگان از این صحابه یکسال معاشر و همدم بود ولی برای یکبار هم از او «قال رسول الله ...» نمی شنید و از آن بالاتر همین را از مزایا و محاسن او بشمار می آوردند

و از این بابت مسدود و تئناه زینادی نثار او می کردند.

آنچه گذشت نگاهی بود گذرا بر شرایطی که مردم عصر امام سجاد (ع) در آن می زیستند و همچنین برخی از سیاستهای حکومت اموی در آن زمان.

**سیاست امام سجاد (ع)**  
و در چنین جوی بود که امام سجاد (ع) می بایست برای امر مهمی چون امامت و هدایت امت بسوی اسلام - اسلام صحیح، اسلام محمد (ص) و علی (ع) و اسلام قرآن - قیام کند و این رسالتی مهم و در نهایت دشواری بود زیرا موضع حکومت اموی را نسبت به ایشان و پدر و جد و عمویان و اهل بیت و شیعیان و هر کسی که از لحاظ سببی و نسبی به ایشان مرتبط می گردید بررسی نمودیم.

و همچنین باید افزود که امام حسین (ع) بزرگترین شخصیت عالم اسلام بشمار می آمد و مردم آنچه را که پیامبر در منزلت ایشان فرموده بود هنوز بیاد داشتند. رفتار او نمونه استواری در طریق حق بود و علم و آگاهی او با هیچ فرد دیگری طرف قیاس نبود. به علاوه صفات عالی و اخلاق کریمه او در طول ۵۷ سال دوران حیاتش بخوبی برای مردم شناخته شده بود.

لیکن فرزند ایشان امام سجاد زین العابدین (ع) که عمر شریفش از ۲۳ سال تجاوز نمی کرد از این منزلت و موقعیت اجتماعی بهره زیادی نداشت، چندان در نزد مردم شناخته شده نبود و در آغاز امامت هنوز بداندنایه از شهرت و آوازه که پدر ایشان - صلوات الله و سلامه علیه - از آن برخوردار بود نرسیده بود. زمانیکه امام حسین (ع) با اهل بیت و اصحاب خود به شهادت رسیدند، امویین و مردم چنین می پنداشتند که غائله اهل بیت خاتمه یافته و ستاره آنها غروب کرده است.

فلذا دیگر نه امویین از آنها باکی خواهند داشت و نه غیر امویین بدانان امیدی می بستند. علاوه بر آنچه گذشت از جهل عمومی و بیخبری کامل مردم از اسلام و نیز فقدان شهادت لازم برای ارتباط با اهل بیت باید یاد کرد. به همین دلایل بود که کناره گیری و اجتناب از تماس با اهل بیت عمومیت یافت، تا جائیکه امام صادق (ع) می فرمایند:

«پس از شهادت حسین (ع) همه مردم مرتد شدند مگر سه نفر: ابو خالد کابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم (و شاید صحیح آن حکیم بن جبیر باشد) بعد از آن بود که مردم (بتدریج) به اهل بیت پیوستند و بر شمار آنان افزوده شد.»<sup>۱۲</sup>

لذا امام سجاد (ع) می بایست کار خود را تقریباً از صفر آغاز نماید و اسلام را از نو احیاء کند و مردم را دوباره به سوی تعالیم و احکام آن متوجه گرداند و عقاید مردم را که دچار تحریف فراوان شده بود اصلاح نماید و اطمینان مردم را از نو به اهل بیت پیامبر جلب نماید. و بطور خلاصه می بایست بطور کامل از ابتدا شروع کند همانطور که پیامبر اکرم (ص) از ابتدا شروع فرمود. و امام سجاد جانشین پیامبر اکرم (ص) بود، لذا برایشان لازم بود که علویین و پیروان ایشان را حمایت نماید و علاوه بر این می بایست آن حصار آهنین که حکومت برای محدود کردن جنبشها و تلاشهای علویین بوجود آورده بود بشکند و نیز برایشان بود که اطمینان مردم به اهل بیت را به آنان باز گرداند تا مردم تنها اهل بیت را سرچشمه زلال اسلام قرآنی صحیح و معارف بلند و اخلاق نیکو بشناسند.

امام (ع) در تمامی این اهداف علی رغم سختی شرایط و علی رغم خطرهای دشواری که با آن مواجه می گردید به موفقیتی چشمگیر دست یافت، با آنکه از کوچکترین حمایت و

پشتیبانی دیگران محروم بود.

آری، امام در تمامی امور مذکور به موفقیت شایانی دست یافتند تا جائیکه وقتی فرزندشان زید بر علیه حکومت اموی قیام کرد هزاران تن با او بیعت کردند (گرچه بسیاری از ایشان ثبات قدم نداشتند و او را ترک گفتند)، و همچنین از آن پس بود که نهضت‌های مردمی بسیاری یکی پس از دیگری با انگیزه‌های دینی و آگاهی مذهبی صورت پذیرفت. از جمله نتایج مهم کوشش‌های امام (ع) علاوه بر تمامی آنچه گذشت کافی است به این اشاره کنیم که: امام سجاد (ع) شرایط را بطور شایسته و کاملی برای حوزه‌های دینی دو امام بعد از خود یعنی امام باقر (ع) و امام صادق (ع) مهیا نمود.

### ابعاد مبارزات

اما در خصوص روش علمی و ابعاد مبارزات و تلاش‌های ایشان باید گفت که در این بررسی گذرا به تمام جوانب و ابعاد آن نمی‌توانیم بپردازیم، چه رسد به اینکه تمامی دقایق و ریزه‌کاریهای آن را از نظر بگذرانیم لذا به اشاره بدو جنبه زیر بسنده خواهیم کرد:

اول - امام علاوه بر سنوک و رفقار خویش از طریق ادعیه نیز به آگاه نمودن مردم به حقایق پرداخت، ادعیه‌ای که در بردارنده ابعاد مختلف معارف اسلامی بخصوص جنبه‌های اعتقادی، سیاسی، و اخلاقی بود و هیچکس نمی‌توانست که به امام اعتراض نموده و بگوید: با خدایت منافات نکر، زیرا منع از دعا امری ناپسند و ناموجه بود، بخصوص که می‌دیدند امام (ع) در ظنم با دنیای حکام اموی کاری ندارد و برای خود مسئول عبادت خدا و تزکیه و تهذیب نفس می‌داند و ظاهر آنست که حکام هم اطمینان حاصل کرده بودند که امام (ع) در صدد برنامهریزی مبارزه بر علیه آنها

نیست و قصد شوریدن بر آنها را ندارد. لذا آنان به تصور اینکه امام از امور دنیوی آنان اعراض کرده است خشنود بودند، بلکه به همین جهت امام در نزد آنان از ارزش و احترام خاصی برخوردار گردید بطوریکه برای هیچیک از اهل بیت نه قبل از ایشان و نه بعد از ایشان این چنین احترامی قائل نبودند و برای همین است که می‌بینیم از همه طرف و از جانب هر کس که هیئت حاکمه از او خشنود است و او را از یاران خود می‌شمارد، مدح و ثنای نیکو از امام به عمل می‌آید. لیکن آنها دریافته بودند که امام گرچه به ظاهر با خدای خود مناجات می‌کند اما در واقع مردم را به سوی خدای خواند و راه خدا را به آنان نشان می‌دهد و گفتارهای او در بردارنده تعالیم الهی و معارف دینی است که به‌دین و دنیای مردم جهت می‌دهد. ایشان از این طریق تغییری بنیادی در نهادهای عقیدتی امت اسلامی پدید آورد.

دوم - اتمام مخصوصی که امام علیه‌السلام، به خریدن بندگان و آزاد کردن آنها داشتند تا جائیکه بعضی می‌گویند: «خود غلامان نیز این موضوع را دریافته بودند و راغب بودند که امام ایشان را بخرد. از اینرو می‌کوشیدند خود را در معرض امام قرار دهند تا از این طریق از دست صاحبان خود رهایی یابند و در اختیار امام قرار گیرند».

روزها سپری می‌شد و ماهها از پس یکدیگر می‌گذشت و امام در هر سال و هر ماه و هر روز به‌بهانه ارتکاب هر لغزش و هر خطائی بندگان خود را آزاد می‌کردند تا جائی که در سده‌ها گروهی از بندگان و کنیزکان آزاد شده بودند که تمامی آنها پیرو و معتقد به ولایت زین‌العابدین (ع) بودند و تعداد آنها به ۵۰ هزار نفر بیشتر از آن بالغ می‌گردید.

و همچنین گویند: «امام بندگان را به جهت احتیاج به آنها بلکه برای آزاد کردن

آنها خریداری می‌کرد و می‌گویند او ۱۰۰ هزار نفر را آزاد نمود»<sup>۱۶</sup>

روزی امام یکی از غلامان خویش را دو بار صدا زد لیکن او جواب نداد تا اینکه در مرتبه سوم پاسخ گفت، امام به او فرمود: فرزندم آیا صدای مرا نشنیدی؟ گفت آری شنیدم، فرمود پس چرا جواب ندادی؟ گفت: برای اینکه از شما احساس ایمنی می‌کردم، امام فرمود: سپاس خدای را که غلامان مرا در امان من قرار داده است.<sup>۱۷</sup>

دیگر اینکه امام علیه‌السلام بنده‌ای را مورد ضرب و شتم قرار نمی‌داد بلکه خطاهای او را نزد خود یادداشت می‌کرد تا اینکه وقتی ماه رمضان به پایان می‌رسید بندگان را جمع می‌کرد و از آنان نسبت به خطاهایشان اقرار می‌گرفت و از آنان می‌خواست که همانطور که او از لغزشهایشان در گذشته است آنها نیز برای او بدرگاه خدا استغفار کنند و سپس آنها را آزاد می‌کرد و به آنان جوایزی اعطاء می‌کرد و هیچ بنده‌ای را بیشتر از یک سال در استخدام خود نگاه نمی‌داشت. سید محسن امین می‌گوید: «امام غلامان سیاهپوست را با اینکه حاجتی به آنها نداشت خریداری می‌کرد و بسا خود بدعرفات می‌برد و چون مراسم حج به پایان می‌رسید، می‌فرمود تا بندگان را آزاد کنند و جوایزی به آنان اهداء می‌کرد»<sup>۱۸</sup>

از آنچه گذشت می‌توانیم چند چیز را دریابیم:

اولاً - امام بندگان خود را به لفظ «ای فرزندانم» خطاب می‌کند و آنان را به منزله برادران و فرزندان خود محسوب می‌دارد و از این طریق مسیر برخورد صحیح اسلام را با بندگان نشان می‌دهد و به همه می‌آموزد که آن اسلامی که امام سجاد را واداشته تا به بندگان خویش به نیکی می‌معامله کند با آن اسلامی که دیگران به نام آن خلافت می‌کنند و بندگان را به ستم و خوارتر از حیوانات می‌شمارند،

علاوه بر آن بر تعاون و همیاری در تعالیم دینی

جماعت به آنان خودداری می‌کردند و از ایستادن آنها در صف اول نماز جماعت ممانعت می‌کردند و می‌پنداشتند که غیر عرب هم‌شان عرب نیست بر اساس همین پندار واهی به بردگی گرفتن آنان را مباح می‌شمردند و غیر از آنان کسی را به بردگی نمی‌گرفتند و مواردی دیگر از همین قبیل که فرصت بررسی و استقصای آنها نیست.

قابل توجه است که اعراب قبل از پیدایش اسلام موقعیت خاصی نداشتند و همه حکام و فرمانروایان ایشان غیر عرب بود. لذا طبیعی است که چنین سیاستی غرور عربها را ارضا نماید و از اینکه خود را حاکم بر پادشاهان ایران و سایرین ببینند خشنود شوند و در بدرفتاری با غیر عربها افراط کنند و از جهت دیگر در چنین شرایطی طبیعی است که غیر عربها احساس می‌کنند که بر آنها بی‌عدالتی و ظلم می‌کنند و حقوق آنان رعایت نمی‌گردد. خصوصاً اینکه دیدند حکومت اموی رعایت حال آنان را نمی‌کند و بغیر از علی (ع) کسی با آنها برخورد عادلانه و شایسته‌ای ندارد آنها را بر آن داشت که در زمان قیام عباسیان به حمایت ایشان برخیزند و در فروپاشی نظام اموی با عباسیان هم‌آواز شوند.

پس از ایشان نوبت به امام سجاد و سایر ائمه اهل بیت (ع) رسید تا اعلام دارند که شیوه حکومت بنی‌امیه که بر اساس سیاست متفرد تبعیض نژادی بنا شده از نظر اسلام مردود است و با روش اسلام که در آن ملاک برتری و شیوه رفتار تنها بر اساس عمل نهاده شده است هماهنگی ندارد. همانطور که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ» و «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»

لذا تمامی این عوامل سبب شد تا شرایط برای اظهار همدردی غیر عربها در هنگام

ثانیاً - هدف امام از اینکه خطاهای آنان را یادداشت می‌کرد و سپس آنان را به خاطر لغزشهایشان بازخواست می‌کرد و در همان اثنا آنها را آزاد می‌کرد آن بود که آنها را به خطاهایشان آگاه کنند تا این امر در ایشان تأثیر گذارد. خصوصاً اینکه این موضوع را هنگامی مطرح می‌کند که برای آنها به منزله بهترین لحظات حیاتشان محسوب می‌گردید و آن لحظاتی بود که در آن به آزادی خود دست می‌یافتند و در حقیقت هویت وجودی خود را باز می‌یافتند. پس آنها می‌بینند که به‌گرمترین چیز در هستی (آزادی) دست یافته‌اند بی‌آنکه استحقاق آن را داشته باشند و این موضوع خود، آنان را در یک تنگنای روحی قرار می‌داد و آنها را وامی‌داشت که برای دست یافتن به درجه استحقاق و شایستگی تلاش کنند و در درونشان روح تلاش در راه تکامل و کسب فضیلت‌های انسانی و پایبندی به تعالیم اخلاقی اسلام، برانگیخته می‌شد.

ثالثاً - این عمل - بطور طبیعی - امام را در دیدگان آنها از موقعیت خاصی برخوردار می‌کرد و باعث می‌شد برای امام ارزش خاصی سواى آنچه تاکنون می‌دانستند قائل شوند و کمال احترام را در قبال ایشان بجا آورند. و این امر آنان را امیدداشت تا در آینده به تعالیم او گوش فرا دهند و برای گفته‌های او که همانا تعالیم اسلام بود احترام قائل شوند و سپس در مسیر او گام بردارند و شیوه او را تبعیت کنند.

رابعاً - در خصوص اینکه امام در زمان آزاد کردن هر بنده‌ای مقداری پول نیز به او می‌پرداختند باید خاطر نشان کرد که چون بسندگان در هنگام آزاد شدن چیزی در بساط نداشتند نیاز میرمی به پول داشته و این کمک امام (ع) باعث می‌شد تا آنها برای تحصیل

خامساً - نتیجه این سیاست امام که گستردگی و وسعت آن را در میان سایر ائمه حتی امام علی (ع) هم نمی‌توان سراغ گرفت این بود که اهل بیت در نظر این غلامان به منزله نمونه‌های متعالی انسانیت و اسلام جلوه نمودند و در نتیجه در شرایط مختلف آماده طرفداری از حق اهل بیت بودند، و مادر اینجا دیگر به‌ذکر برخی شواهد که نشانگر این است که غلامان هر گاه می‌دیدند که علویین در معرض ظلم یا ستمی از جانب حکومت واقع گردیده‌اند به حمایت آنان می‌شتافتند، نخواهیم پرداخت. و این امور برای کسی که به کتاب «عمدة المطالب فی انساب آل ابی طالب» تألیف ابن عنبه و غیر آن مراجعه کند روشن خواهد شد.

سادساً - در نهایت باید گفت که این عمل بمنزله حکومت شیوه بنی‌امیه بود زیرا سیاست ایشان بر اساس برتری بخشیدن به اعراب و اختصاص تمام امتیازات به آنان و محروم ساختن غیر عرب به هر شکل ممکن بود تا آنجا که غیر عرب را از حیوان هم پست‌تر و حقیرتر محسوب می‌کردند تا جائیکه گفته می‌شد: نماز را باطل نمی‌کند مگر سگ یا الاغ یا مولی (غیر عرب) و همانطور که در «موطاء» مالک آمده است آنان را از ارث محروم میدانستند و از بخشش مال و یا واگذاری منصب قضاوت و ولایت بر بلاد و امامت